



در فاصله بین دی‌ماه ۵۷ تا مرداد ۵۹ یعنی دورانی که شاه در ایام سرگردانی پس از فرار به سر می‌برد و سرانجام غم‌فشان تاج و تخت و بیماری مهلک، جانش را در قاهره گرفت، تنها تعداد معدودی از دوستان خارجی او در کنارش مانده بودند. هم دولت‌ها و هم مقامات سیاسی و اقتصادی خارجی دریافته بودند آفتاب عمر سیاسی شاه بر لب آب است و ستاره اقبالش رو به خاموشی کشورهای گوناگونی که شاه همواره بر رابطه قوی خود با آنها می‌بالید و آن را نشانه‌ای از قدرت ایران معرفی می‌کرد، از میزبانی او سز می‌زدند. حتی ایالات متحده آمریکا که در ۲ دهه پایانی حکومت پهلوی، متحد استراتژیک و همه‌جانبه این حکومت محسوب می‌شد نیز در حمایت از شاه بیمار ایران تردیده‌های جدی وارد کرده بود. در چنین وضعیتی و در حالی که شاه بین مصر، یاناما، مراکش، آمریکا و بالهامادر رفت و آمد بود، یکی از معدود افرادی که پشتیبان شاه و خانواده‌اش بود «بویدراکفلر» از خاندان شناخته‌شده و فوق‌ثروتمند راکفلر بود. هم‌ا بود که در رایزنی با «کارتر»، زمینه سفر درمانی هر چند کوتاه‌مدت شاه به آمریکا را فراهم کرد. همچنین با مشاهده عدم تمایل دولت آمریکا به تداوم میزبانی او از آن مهم‌تر ایران، کمک‌های پزشکی و حمایت‌های امنیتی قابل توجهی را برای دوست قدیمی خود فراهم کرد. اما این دوستی چگونه ریشه داشت و نسبت میان حکومت شاه و خاندان راکفلرها چه بود؟

■ **راکفلر: یک خاندان ثروتمند و پرنفوذ**
شاید این ادعا که خانواده «راکفلر» مشهورترین خاندان ثروتمند جهان در یک قرن اخیر هستند، چندان اغراق آمیز نباشد. حتی با ورود چهره‌های جدید در لیست ثروتمندهای دنیا که در رتبه‌هایی بالاتر از این خانواده قرار دارند باز هم این راکفلرها هستند که به پیشینه و تداوم خود در این عرصه می‌بالند. سرسلسله این خانواده «جان دیویسون راکفلر» (۱۹۳۷–۱۸۳۹) است. او که متولد نیویورک بود، از ۱۵ سالگی به عنوان یک نیروی خدماتی و سپس دختردار یک شرکت تجاری کار خود را آغاز کرد. پس از پیشرفت در کار و تأسیس چند شرکت کوچک، در ۲۳ سالگی به عرصه صنعت نفت با گذاشت و به همراه شریکش «موریس کلارک» شرکتی را تأسیس کرد

نگاهی به پیوندهای محمدرضاپهلوی و خاندان فوق‌ثروتمند آمریکا

راز رابطه شاه و راکفلرها

- سیدمرتضی حسینی

شهریور ۵۷ میلغ ۲۵/۴ میلیارد ریال در ۱۵۵ طرح صنعتی و حمل‌ونقل سرمایه‌گذاری کرده بود، سال ۳۸ با مشارکت بانک «جیس منهن» (تحت مالکیت خانواده راکفلر) تأسیس شد. همچنین بانک بین‌المللی ایران هم دیگر بانکی بود که با مشارکت «جیس منهاتن» از سال ۵۴ کار خود را آغاز کرد.

- دید و بازدیدهایی با بوی پول**

افزایش رفت و آمد هیات‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاران ۲ کشور هم، جلوه دیگری از گسترش روابط اقتصادی ایران و آمریکا بود. به عنوان نمونه، دی‌ماه ۵۰ / ژانویه ۱۹۷۲، هیات اقتصادی ایران به منظور شرکت در دومین کنفرانس سرمایه‌گذاران آمریکایی در ایران اعزام آمریکا شد تا زمینه حضور عملی آمریکایی‌ها در ایران را فراهم آورد. در ضیافت شام که به افتخار هیات ایرانی از طرف «کمیته آمریکایی تشویق سرمایه‌گذاری» ترتیب داده شد، «اسپیرو واکتیو» معاون رئیس‌جمهور و ۲۶۰ نفر از شخصیت‌های اقتصادی و مالی و صاحبان صنایع آن کشور شرکت داشتند. در این ضیافت «بویدراکفلر» به عنوان رئیس هیات‌مدیره بانک «جیس منهن» در نظقی پیشرفت‌های صنعتی و دگرگونی‌های اجتماعی ایران راستود. همچنین، بنا به دعوت وزارت حمل‌ونقل آمریکا، وزیر راه‌وترایی ایران اردیبهشت ۵۱ / آوریل ۱۹۷۲ در راس هیاتی وارد واشنگتن شد و با مقامات آمریکایی درباره توسعه راه‌آهن به مذاکره پرداخت. مهر همان سال، هیات نمایندگی ایران به ریاست «جمشید آموزگار» وزیر دارایی، در مجمع عمومی سالانه بانک ترمیم و توسعه که به مدت ۵ روز در واشنگتن برگزار شد شرکت کرد.^[۱] رابطه شاه بلندیروز ایران با قدرتمندترین کنون‌های سیاسی و اقتصادی در ایالات متحده، توسط بازوهای اجرایی همچون خاندان راکفلر و مشاوران آنها عملیاتی می‌شند. مشاوران نزدیکانی که گاه مانند «هنری کیسینجر» تا بالاترین رده‌های دیپلماسی آمریکا نیز صعود می‌کردند. برادران راکفلر، دیوید و جان، بارها در سال‌های دهه ۵۰ خورشیدی به ایران سفر کرده و با شاه و مقامات سیاسی و اقتصادی ایران جلسات پرتعدادی داشتند که حتی تا آنستانه انقلاب هم ادامه داشت. گفته می‌شد راکفلرها تنها آمریکایی‌هایی بودند که قرار ملاقات‌شان با شاه پیش از سفرشان به ایران هماهنگ می‌شد. دیدار با راکفلرها هم از برنامه‌های ثابت شاه در سفرهایش به آمریکا بود. از سوسی دیگر «هنری کیسینجر» هم به علاوه بر این، شاه روابط شخصی دوستانه‌ای نیز با «لسون راکفلر» داشت. در میان اشخاص بی‌تاج و تخت، نلسون راکفلر یکی از کسانی بود که شاه از مصاحبت با او بسیار خشنود می‌شد. این مساله قابل درک بود زیرا نلسون راکفلر بیش از هرکس شبیه

راز رابطه شاه و راکفلرها

به یک شاه بود. او نیز دربار خودش را داشت که در نیویورک گسترده بود. یکی از زندگینامه‌هایش او را «میراثور راکفلر» نامیده بود. راکفلر نیز مانند شاه افکار دور و درازی در سر داشت. هر دو آنها بی‌اندازه درباره کشورهای‌شان و خودشان بلندیروز بودند. هیچ یک دوستان صمیمی نداشتند، ولی هر دوهنری کیسینجر را می‌ستودند. شاه و راکفلر هر دو گاه کتاب‌هایی در تعریف و تمجید از خودشان انتشار می‌دادند که در ظاهر به قلم خودشان بود ولی در باطن یک یا چند نویسنده مزدور برادری می‌نوشتند. هر دو بنیادهای عظیم خانوادگی داشتند، هرچند بنیاد پهلوی بیش از بنیاد راکفلر انتقادهای تند و تیز برمی‌انگیخت. تفاوت عمده میان این دو، شخصیت آنها بود. راکفلر مردی بود اجتماعی که تظاهر به صمیمیت می‌کرد ولی شکره‌گیر و کم‌رو بود. ضمناً راکفلر نوعی شوخ‌طبعی داشت که شاه به کلی فاقد آن بود.^[۲]

پس از پیروزی انقلاب اسلامی که تقریباً با مرگ «لسون راکفلر» هم‌زمان شد، دیوید راکفلر و کیسینجر بر حمایت کاخ سفید از شاه که آواره شده و تعلیقی خوفناک را تجربه می‌کرد، تأکید داشتند. سفارت آمریکا در تهران به کاخ سفید اعلام کرد شاه را نپذیرد. با این حال، رایزنی‌های دیوید راکفلر و کیسینجر باعث شد سرانجام با آمدن شاه به آمریکا موافقت شود. بعدها عیان شد یکی از دلایل این رایزنی، سهامدار بودن این دو در بانک جیس منهن بود که بخش عمده‌ای از ۱۲ میلیارد دلار پول ایران در آن ذخیره شده بود. میزان نفوذ راکفلر در محافل آمریکایی، کارتر را هم وسوسه کرد تا در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری، با نظر او موافقت کرده و اجازه ورود شاه به آمریکا را بدهد.^[۳] تکیه شاه به منابع مالی سرمایه‌داران آمریکایی و نیاز او به نفوذ و قدرت رایزنی آنان از دلایل عمده نزدیکی به خاندان راکفلر بود. اقدامی که اگرچه با لابی‌گری و صرف هزینه‌های مادی، گاه ورنه تسهیلات مالی و عملیات تسلیحاتی را به سود شاه سنگین می‌کرد اما فرجامی اکتفا در پی نداشت. شاید تنها لطف این قربات، حمایت‌ها و اقداماتی بود که «بویدراکفلر» در ایام آوارگی شاه نسبت به او اتخاذ کرد. هرچند تلاش‌های وی برای ورود شاه به ایالات متحده به ضرر آمریکا و شخص کارتر تمام شد و دانشجویان ایرانی که از ورود شاه به آمریکا عصبانی بودند، سفارت این کشور در ایران را تسخیر کردند امری که در تاملی کارتر در جلب دوباره آرای آمریکاییان تأثیر بسیاری گذاشت.

پی‌نوشت

- ↑ علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران و دولت دست‌نشانده(۵۷-۱۳۲۰)، قوسم، ۷۶، ۲۸۶
- ↑ ازغندی، همان، ص ۳۴۷
- ↑ جیمز بیل، شیر و عقاب، ترجمه فروزنده برلیان، نشر فاخته، ۷۱، ۲۵۸
- ↑ ولیم شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۷۱، ۱۷۱
- ↑ جیمز بیل، همان، ص ۴۳۳

منبع: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

ملی جایگزین آن شود که نتیجه‌اش رسیدن به قتل سعادت دنیوی و اخروی است که مانیفست و نقشه راه اسلام است. چنانکه در کلام مولای متقیان علی(ع) نیز آمده که منحرفان، شیطان را معیار خود گرفتند و شیطان نیز دام خود را قرار داد و در دل‌های آنان تخم گذارد و جوجه‌های خود را در دامن‌شان پرورش داد. با چشم‌های آنان می‌نگریست و با زبان‌های آنان سخن می‌فرمود.»
الم تر الی الذین بدلوا نعمت‌الله کفراً واحلو قوهم بالدیوار جهنم یصلونها و ینس القرار» مسیری با پیشرفت است یا پسرفت و توقف ممنوع است و معنایی ندارد و عزت پادشاه فاکتندگان به عهد الهی است. «من لوی بما عاهدالله فسیؤتیه اجرا عظیما.» و هر که بر ریسمان محکم الهی چنگ زده و متصل به قدرت بی‌نیامت پروردگار شود قطعاً آسیب‌ناپذیر می‌شود که «ثا تسلفی علیک قولا ثقیلا.» همانا ما بزودی بر تو گفتاری گران القا خواهیم کرد. در این راه باید بدانیم حقیقتا در هر جایی که ما قرار داریم آن قرار گاهی است در کارزار جنگ نرم فرهنگی و اگر کارزار فرهنگی از نظامی خطرناک‌تر و مهم‌تر نباشد، کمتر نیست. در مقابل تهاجم دشمن، زنده کردن خصلت‌های مبتنی بر مقاومت یکی از بزرگ‌ترین نیازهاست که وظیفه امروز ماست و باید بیدار بود و این بیداری لازمه حتمی است و باید تحرک دشمن را رصد کنیم البته باید مراقب باشیم قطعات پازل دشمن را نباید با رفتار و سخن خود کامل کنیم. رهبر حکیم انقلاب بارها فرموده‌اند: فرهنگ غربی باید به وسیله نخبگان و جوانان از ذهن و عمل جامعه اسلامی شسته شود و با جمود و تحجر هر جا باشد باید مقابله کرد. رهش این است که کیفیت فکری خود را با انتخاب مرجع فکری –سیاسی صحیح و مطالعه عمیق متون دینی بالا برد. اعتماد به نفس و خودباوری

بصیرت، عمل و نترسیدن از کید دشمن

مثلت رسیدن به نصرت الهی

کفروا ولیائهم الظّاغوت یخرجنهم من النّور الی الظلمات.»
وقتی طغیان جلوی چشم انسان را بگیرد، وقتی هواهای نفس –که طاغوت حقیقی‌اند و در وجود خود ما بدتر از فرعونند- جلوی چشم ما را بگیرند، وقتی جاه‌طلبی‌ها، حسادت‌ها، دنیاطلبی‌ها، هواپرستی‌ها و شهوترانی‌ها جلوی چشم ما را بگیرند، واقعیت را هم نمی‌توانیم مشاهده کنیم. همراه شدن اندیشه و عمل نتیجه دنیوی آن است و طبق فرموده رهبر انقلاب شرط نزول نصرت الهی این است: « لیتصرن الله من نصیره»
باید خدا را یاری کنیم تا خداوند نیز یاری‌مان کند. چونان امام که با بصیرت کامل و قاطعیت تمام در مقابل ضربه زدن دشمن سدی محکم بود. اما نشانه آن چیست؟ هر چه بیشتر مورد حمله قرار گرفتن خود و نظام و اهداف آن توسط دشمنان دین. ویژگی اصلی شیطان و اعوانش مباحو و جنجال و پارس کردن است چنانکه قرآن می‌فرماید:«فمثلته کمثل الکتکبان تحمل علیهِ یلهد او تتره که یلهد؛ چنان سسگی که اگر او را تعقیب کنی یا به حال خود واگذاری به سوی تو عوعو و حمله می‌کند.»
لازمه دیگر پس از بصیرت و شناخت وظیفه و راه، ورود و استقامت در آن و استحکام بر مبانی درست خود است. با نترسیدن از هجمه دشمنان، همان‌طور که خداوند و رسولش وعده داده‌اند، خصومت و دشمنی آنان شروع و افزایش یافته و ما باید آن را تحمل کنیم که «و لما رای المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدناالله و رسوله و صدق الله و رسوله» و در صورت

گرفتند. بصیرت به معنای دیدن واقعیت‌ها به معنای واقعی کلمه و آنچنان که هست و نفی آنچه به عنوان واقعیت القا می‌کنند و دیدن صفتبندی‌های موجود در جهان و شناخت دقیق آنهاست. یعنی مانیفست اصلی جمهوری اسلامی «لا تظلمون و لا تظلمون» است؛ چنانکه نه ظلم می‌کنیم و نه ظلم می‌پذیریم و طبق روایت امیرمومنان «بصیر»؛ در فتنه‌ها چونان شستر دوساله است که نه پستی دارد که سوری بدهد و نه پستانی که دوشیده شود. بصیرت شرط لاینفک هر قدمی است و جوانان افسران جوان جنگ نرم هستند که نیاز به بصیرتی عمارگونه و استقامتی مالک اشتروار دارند. رسیدن به این بصیرت لوازمی می‌طلبد که مهم‌ترین آن اخلاص است که با حفظ اخلاص خداوند به آن برکت داده و کار ما را خود گسترش کمی و کیفی می‌دهد. رابطه اخلاص و بصیرت چنان جادهای دوطرفه است که اخلاص بصیرت می‌آورد و بصیرت اخلاص. اخلاص و بصیرت روی هم اثر می‌گذارند. هرچه بصیرت بیشتر باشد، انسان را به اخلاص عمل نزدیکتر می‌کند. هرچه مخلصانه‌تر عمل کنید، خدای متعال بصیرت شما را بیشتر می‌کند. «الله ولیّ الذّین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النّور»؛ خدا ولی انسان است؛ هرچه به خدا نزدیکتر شود، بصیرت نیز بیشتر خواهد شد. حقایق را بیشتر می‌بیند. نور که بود، انسان می‌تواند واقعیات و حقایق را مشاهده کند. وقتی نور نباشد، انسان واقعیات را هم نمی‌تواند ببیند. «والذّین

بازخوانی ۱
<div>مقایسه تطبیقی آرای فقهی و رفتار سیاسی آیت‌الله منتظری</div> <div><div><div></div></div></div>
تضاد با خویش
حسن رحیم‌پور ازغندی: نوشتن علیه استاد، کاری شاق و مکروه است اما نه وقتی که او نیز با استاد خویش چنین کرده‌باشد و نه فقط مصالح انقلاب– انقلابی که خود نیز در ساختمان آن نقش داشت – بلکه حتی مبانی فقهی خویش را نیز از یاد برده باشد. اینک بیش از هر وقت دیگری باید پرسید که تضاد میان نظر و عمل جناب آقای منتظری، از کجا و چرا سرگرفته است؟! برآستی این فاصله چرا ایجاد شد و ایشان چرا تا این حد تغییر کرده است؟! به آیت‌الله منتظری، سالیان سال ارادت ورزیده و به او علاقه دیرینه داشتم. در سال‌های نخست، همچون هزاران نیروی انقلاب، از ساحت وی که متعلق به انقلاب و اسام عزیز(رض) بود، در برابر مخالفان امام، دفاع کرده و در درس‌های «ولایت فقیه» ایشان، میان صدها طلبه دیگر خاکسارانه زانو زده و به برخی ایده‌های فقهی او احسنت گفته بودم. اما اینک می‌بینم که ایشان خود به آنچه گفته‌اند، وفادار نیستند. عمل وی خود با دهها دلیل عقلی و نقلی اثبات کرده، پامی‌گذارند. اینجانب نیز چون بسیاریان تا ابد عزادار امام‌خمینی، آن قدیس بزرگ از دست رفته، خواهم بود و شخصاً عشقی بزرگ‌تر از عشق به آن سالک بی‌نظیر را در عمر خود تجربه نکرده‌ام و در او و تصمیمات او شک نکردم اما اینک باید اعترافی بکنم. در یک مقطع، تصمیم امام(رض) تا مدتی ذهن مرا مشغول داشت و پس از اندک زمانی، آشکارا در برابر حکمت و خردمندی و بصیرت الهی امام زانـو زده و بابت خلعجان ذهنی، نزد خود از او شرمنده شده و بر او درود فرستادم. مورد مزبور برخورد موسی‌وار امام با جناب منتظری بود که من از آن، به تلخ‌ترین و سخت‌ترین جراحی در اندام انقلاب یاد کرده‌ام و عوارض آن متأسفانه همچنان ادامه دارد. آقای منتظری با همه ضعف‌هایش اسما برای من بزرگ بود، سه‌سال‌ها حبس و نرسای انقلاب امام(رض)، پشتوانه نیرومندی از وجاهت برای ایشان تدارک دیده بود. محمد منتظری نیز در دل من، مقام بلندی داشت و همچنان دارد. «محمد» در حیات و ممات، برای من انسانی ارزشمند و دانشوختهای فانی بود و هست، اما روزی که ایستاد منتظری در جلسه درس، نامه‌ای را که خطاب به امام(رض) نوشته بود، قرائت کرد و تعبیری باورنکردنی و دلخراش علیه اسام بر زبان جاری و سپس ادلای کودکانه در تایید خویش اقامه کرد، حس کردم که دست‌هایم به‌وضوح دارند می‌لرزند. ابتدا به گوش‌هایم شک کردم ولی گوش سایر دوستان در حسینه نیز همین جملات را شنیده بود پس باید در سلامت تعبیر استاد شک می‌کردیم اما آیا به‌راستی این آقای منتظری است که چنین کلماتی را درباره «روح قدسی خدا» به‌کار می‌برد؟! آقای منتظری تخفیف نمی‌داد و جملات بعدی، هر دم برحمت‌تر و غیرمنفادتر صادر می‌شد و عاقبت دیدم که دیگر نمی‌توانم در مدرس بنشینم و باید جلسه را ترک کنم. من قادر به هضم این‌همه بی‌انصافی و کینه‌توزی در حق امام عاشقان نبودم. پنهان نمی‌کنم، در راه خانه یا کتابخانه– به یاد نمی‌آورم کدام – بدنم می‌لرزید و چشمانم بدون فرمان من، خیس از اشک شده بود. خیابان حسینه را که پیچیدم، دیگر علنا اشک می‌ریختم. روح لطیف امام را در یک کفه و طنین سخنان باورنکردنی و سهمگین که گوشم را زخمی کرده بود در کفه دیگر قرار داده و می‌کوشیدم نسبت میان آنها را بسنجم اما هیچ قریب معقولی نمی‌شد میان آن دو برقرار کرد. پس آیا باید دست از آقای منتظری برداشت؟! یعنی ممکن است ایشان فردا در جلسه درس، سخنان بر از جفای خود را پس گیرد؟! مدتی دل خود را با این احتمال، خوش داشتم اما تا چه وقت می‌شدد ادامه داد؟! آقای منتظری به محترم‌ترین اصول انقلاب و به همه آنچه در باب اطاعت‌پذیری از ولی‌فقیه گفته بود، پشت کردند. من در این مقدمه، درصد القای احساسات نیستم بلکه تنها بیان احساسات آن‌روز خویش کردم تا روشن شود از سخت‌ترین دوران را دوران فاصله‌گیری جناب آقای منتظری از انقلاب و از مبانی فقهی خودشان می‌دانم و نیز توجه دارم که برخی برخوردهای کنترل نشده با ایشان با امتثال ایشان، حتی ضعف‌های واقعی آنان را پوشش داده بلکه همچون نقاط قوت می‌نمایاند. ایشان در آخرین نمونه از موضع‌گیری‌های سیاسی خود در ۱۳ رجب سال ۷۶ طی یک سخنرانی باب حوزوه ولایت و اختیارات ولی فقیه به زبان و قلم آوردند که تباین اصولی با بسیاری مدعیات فقهی مکتوب خود ایشان دارد.